

فلسفه ستیزی و عرفان زدایی به مثابه تکلیف دینی

درباره مکتب تفکیک و انجمن حجتیه



محمد رضا ارشادی نیا

وی عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار است. وی که یکی از شاگردان نزدیک سید جلال‌الدین آشتیانی بوده است، در این مقاله که بخشی از یک مقاله طولانی‌تر است، به بررسی رابطه مکتب تفکیک و انجمن حجتیه پرداخته است.



سخن از نسبت متقابل تفکیک‌گرایان خراسان و انجمن حجتیه برای اعضا

و هواداران متعدد و متعصب هر دو بسیار ناشایست و ناسزا محسوب می‌گردد، و بالبداهه هر دو طرف از هم‌دیگر تبری می‌جویند، اما اگر نقاب عصیبت از چهره‌ی هر دو طیف اندکی فرو افتد، و برای دیدن واقعیت منشأ فکری رهبران خود، نگرش به دور از حب و بغض تشکیلاتی برگزینند،

داوری خود را قطعاً عوض خواهند کرد. نخست بار که در عنوان و مقدمه‌ی کتاب «از مدرسه معارف تا انجمن حجتیه و مکتب تفکیک» این گزینه در سطح عموم منتشر شد، طرد طرفینی هواداران به عنوان انتقاد بر کتاب، روانه‌ی بازار مطبوعات و رسانه‌های در اختیار دو طیف قرار گرفت، تا بلکه حقیقت را به گونه‌ی دیگر جلوه دهند. تفکیک‌گرایان که گمان می‌کنند نسبت به انجمنی‌ها از تقدس فکری و الوهی غیرقابل قیاس بهره‌مندند از هر گونه نسبت خود به ریشه‌ها و شاخه‌ها و برگ و بار فکری انجمن حجتیه یا مؤسس آن با استیحا ش فراوان به انکار پرداختند. زیرا خود عملاً و در صحنه‌ی تجربه دیده بودند که با این طرز تفکر و با این برداشت سطحی از اسلام حتماً نمی‌توان برنامه‌های فردی را قابل تحقق دانست تا چه برسد به برنامه‌های اجتماعی.

برای آگاهان از سرچشمه‌ی اصلی فکری هر دو طیف یعنی آن چه تفکیکیان خود آن جمع را «مدرسه‌ی معارف خراسان» به استادی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی می‌نامند، بسیار آشکار بود که آنچه از آن محفل می‌تراود جز مطالبی خام و قشری ناروینده بر ریشه‌های استوار است که با عصیبت و خشم سقایت می‌شود و با کمال اسف با جزمیت بی‌پایه به متن اسلام به ویژه مکتب اهل بیت عصمت و طهارت، با تأکید فراوان گره می‌خورد! برآیند دروس القایی در این مدرسه به زودی در مثنی عملی انجمن حجتیه شکوفا شد و چند دهه تاب و توان بسیاری را به خود مشغول داشت و در بُعدی از ابعاد به‌ظاهر ضروری و مقدس هزینه کرد. مؤسس این انجمن معتدترین و متعصب‌ترین فرد نسبت به استاد مدرسه‌ی معارف گویان خراسان بود و در ترویج افکار او از هیچ کوشش بیانی و بنایی، قلمی و زبانی از پای ننشست و همو بود که تقریرات دروس آن استاد را به عهده گرفت و دیگران را از بار تکلیف ادای دین به استاد، آسوده خاطر گذاشت. و در عمل هم با تأسیس انجمن حجتیه سعی کرد برداشت از اسلام را، به عنوان الگوی عملی مدرسه در صحنه‌ی عمل برای عصر غیبت، به اجرا بگذارد.

وی در این راه نظر بسیاری از علمای دین را جلب کرد و از کمک معنوی و مادی آنها در پیشبرد افکار خود و مبارزه با بهایی‌گری استفاده‌ی شایان برد.

مبارزه‌ی تبلیغی با نژد بهاییات اگر چه ارزشمند می‌نمود اما خود برخاسته از تردستی رژیم طاغوت بود تا نیروها را به کاتال انحرافی از مبارزه‌ی مستقیم با خود هدایت کند و چنین شد که مؤسس انجمن به وسیله‌ی انجام مهم (اگر تمزلاً نگوئیم لغو) از امر اهم بازماند و پیروان خود را مجبور کرد در انگاره‌ی دوری دین از سیاست، اسلام را کامل بدانند و اجرا کنند و این تمرین پیوسته کار انجمن و مؤسس آن را با نهضت امام خمینی و شعار «دیانت ما عین سیاست و سیاست ما عین دیانت ما است» از همان ابتدا (دهه ۴۰) دچار مشکل کرد و تا آخرین لحظات حیات مؤسس انجمن، حتا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ترمیم نشد و رفتار مقابله و معارضا برای خود چارمسازتر دید. تا بالاخره مؤسس مجبور به اعلام تعطیلی انجمن خود شد و با این اعلام تعطیلی نه انحلال، ورق دیگری از پنهان کاری برای انجمن و هواداران آن رقم خورد و تا امروزه ادامه دارد!

از سوی دیگر تفکیکیان که ریشه در تربیت استاد مدرسه‌ی معارف یعنی استاد مشترک مؤسس انجمن دارند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به فکر خودنمایی به عنوان شعبه‌ای مستقل افتادند، و هنوز چند سالی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود و مشکلات کمرشکن بر دستگاه‌های فکری و اجرایی فتنار می‌آورد که با طرح خود و درگیر نمودن طیفی از خودگرایان و انگاره‌هایشان با انگاره‌های سیاسی امام خمینی و آرمان‌های حکومت اسلامی، اندیشه‌ی جامعه‌پردازان را از پیاده‌نمودن برنامه‌های اجتماعی اسلام به مدل فردگرایانه و محفل‌آرایی معطوف و مشغول داشتند، و به عنوان مکتب تفکیک، خود را مطرح کردند.

اگر چه مکتب‌ساز سعی فراوان کرده از شخصیت‌های متشنت و نامتجانس مکتب‌سازی کند و نقطه‌ی مشترک همه را شاگردی در مدرسه معارف قرار دهد و بر این محور بنیان مکتب‌ش را استوار ببیند، اما در طرح‌نامه‌ی اولیه، همان مشی پنهان‌کاری و خفاسازی را بهترین ابزار برای پیشبرد اهداف خود دیده و جدا از این که رنگ و لعاب‌های تنیده از خود را به این مدرسه تعلیق می‌کند، از بیان حقایق جاری در این مدرسه یعنی خصومت و عناد با طیف علمای دینی مقابل تا سرحد تکفیر، سخنی به میان نمی‌آورد. همچنین از مؤسس انجمن حجتیه و خود انجمن و فعالیت‌هایش و میزان قربت یا برائت با آن، یا بیان ریشه‌های فکری آن هیچ نمی‌گوید تا به گونه‌ی دیگر همان پنهان‌کاری آموخته از مدرسه را مانند هم‌گن انجمنی خود به کار زده باشد در عین این همه واگرانمایی و تظاهر به بیگانگی، به مناسبت‌های دیگر که پوی انتساب او به انجمن حجتیه مشاهده نشود با اغراق متزاید از مؤسس انجمن و فعالیت‌هایش تمجید و ستایش‌های بی‌دریغ، روانه‌ی بازار هواداران می‌کند.

بنابراین از خط طیف هواداران که بگذریم می‌بینیم سردمداران مکتب و انجمن، خود این سر خط بیگانه‌نمایی از همدیگر را، به متعبدان به خود القا نموده، و آنها را هم نیز باور راست آمده که این چنین است که کبرانشان می‌گویند، اما کمی باید از این هیاهو فاصله گرفت و به دور از سایه‌ی تاریک‌تر سخنان و ادعاهای بی‌استناد، اصل و ریشه‌ی به‌هم‌ریخته، و شاخ و برگ در هم تنیده‌ی انجمن حجتیه و مکتب تفکیک را هم در مبادی فکری و هم در صحنه‌های اجتماعی و میدان‌های عملی مشاهده کرد.

البته کسی ادعا ندارد هواداران تفکیکی همه عضو رسمی انجمن حجتیه بوده و هستند، در ابتدا گزارشی از هم‌گرایی این دوشاخه‌ی به‌ظاهر ناهم‌ساز و ابهامات مندرج در عمل کرد مؤسسان مکتب و انجمن ارایه می‌شود که به عنوان مقدمه برای کتاب «از مدرسه معارف تا انجمن حجتیه و مکتب تفکیک» منتشر شده و سپس دو واکنش از هواداران را به همراه و انامی خلل‌های آنها جهت آشنایی با منطق مرسوم آنان مشاهده می‌نماییم.

□□□

خراسان به ویژه شهر مقدس مشهد با پیشینه‌ی پرافتخار و روح و رونق حکمت و فلسفه و نشاط علوم عقلی - عرفانی و وجود عارفان طراز اول و مدرسان نامدار فن معقول، در برهه‌های شاهد خلأ عالمان متمتع و حکمت‌پرور شد که زمینه را برای بروز مخاصمه‌ی حد و مبارزه‌ی پیگیر با حکمت و فلسفه و عرفان، فراهم کرد.

فلسفه‌ستیزان و عرفان‌زداییان بر تلاش در این دوره بروز کردند و دست از همه چیز شستند و هم و غم خود را جولان بی‌امان در این راه دانستند و تمام توان خود را نیز هزینه کردند و متحصراً خود را میدان‌دار بی‌رقیب فکر و اندیشه دینی قلمداد کردند.

آنها به پندار وصول به آرمان مقدس، طریق و سلوک علمی و عملی خود را نیز در اثبات دعاوی و رهیافت‌ها، رنگ و لعاب تقدس زدند و با صرف اوقات خود، ادعاهای تکراری متکلمان عمدتاً اشعری، را بر علیه فلسفه و عرفان اسلامی آب و تاب دادند. با این همه صدر و ساقه‌ی دعاوی خود را انحصاراً بر گرفته از متن دین و معارف ناب اهل بیت عصمت و طهارت می‌پنداشتند، آنان چنان بی‌مهالیا پیش می‌تاختند که هر گونه تفسیرهای ساده و برداشت‌های سطحی خود را از آیات و روایات، تمام مطلوب و عین مراد دین و نص و صریح ظاهر، قلمداد می‌کردند.

این بزرگان چنان خصومت زایدالوصفی با روش‌های فلسفی و عرفانی در قلمرو تفکر دینی ایزر می‌داشتند که تنها وجه ممیز خود را با سایر عالمان دینی که به تعمق و تفکر درباره متون فلسفی و عرفانی دین می‌پرداختند، یا با سایر عالمان و فقیهان که با متانت و وقار از آنچه درباره‌ی آن جز با تبلیغات چیزی نشنیده بودند به خود اجازه‌ی ورود نمی‌دادند، و علم آن فن را به متمحضان و متخصصان آن وامی‌نهادند، همین ویژگی «تمایز و تفکیک محتوایی و روشی بین کلیت دین با کلیت فلسفه و عرفان» می‌دانستند. مطلبی که میراث‌بران امروزی آنان به آن افتخار و مرزبندی با آن را پیشه‌ی خود ساخته و برای تحقق راه و روش و مشی و منش خود، همه‌ی توان خود را آزموده، و سعی بلیغ و تمامی‌ناپذیر را با پشتوانه‌های معنوی و مادی منکی به منابع دینی هزینه کرده، و راه درازی را از صفحات مطبوعات و ژورنال‌های عمومی و نشریات و انتشارات اختصاصی و سایر رسانه‌ها، تا منابر وعظ و خطابه و ایجاد مدارس دینی و... پیاده‌نمودند. احیای سنت فلسفه‌ستیزی و عرفان‌زدایی‌الشاعره در قرون پیشین، توسط

این جمع با اقتدا به استاد و مقتدای خود مرحوم میرزاهمدی اصفهانی، سرگذشت شنیدنی و اسفانگیز دارد. این سرگذشت توسط یکی از هواداران افراطی این مدرسه در اوایل دهه هفتاد شمسی به صورت طرح نامه‌ای در کیهان فرهنگی و سپس با شکل و شمایل کتاب‌چهای به نام «مکتب تفکیک»^(۱) منتشر شد.

این طرح‌نامه - که گسترده‌تر از راه و رسم مرسوم و فراتر از واقعیت این جریان بی‌نام، و نامنطبق بر محتوا و سیمای شاخص‌ها و شخصیت‌های آن مدرسه بود - اهتمام بلیغ در جهت خودتبلیغی و تراویده از ذهنیت‌هایی بود که آن نگارنده برای تبلیغ و ترویج مثنی دل‌داده‌ی خود، به آن تعلیق کرده بود اما در مثنی و مرام بزرگان و سایر هم‌گنان او از وجود این مدعیات و مفروضات، به‌عنوان چارچوب روشی و منسجم، که بتوان نام مکتب بر آن نهاد، نه تنها خبری نیست که بر خلاف آن فراوان فراوان، دلیل و مطلب وجود دارد.

جالب توجه است این طرح‌نامه که به شدت تلاش می‌کند آرمان تفکیکیان را پالایش‌گری علوم دینی از ناخالصی‌های وارداتی و غیر دینی به‌نام فلسفه و عرفان قلمداد کند، و در خشنودگی خیره‌کننده و نوین به مرام این مکتب مزعوم اعطا کند و چارچوب فراگیر، نوین و تمام‌عیاری فراروی همه بگذارد، شخصیت‌های فلسفی همانند علامه طباطبائی^(۲) را که تضاد تام علمی و تخصصی شدید روشی با نگاه‌های پیشاهنگان دیدگاه تفکیک دارند، تفکیکی جلوه دهد یا افرادی را که هیچ نسبتی با حال و

هوای تفکیک ندارند و هیچ نشانه‌ای نه در رفتار و نه در رفتار آنان در هم‌سویی با تفکیک وجود ندارد، بلکه تضاد و رویارویی علمی تام با تفکیک‌گرایی در کارنامه خود دارند، به خود نسبت دهد. در همین راستا تحریف‌نامه‌ای به عنوان «معاد جسمانی در حکمت متعالیه» نوشته و این جمله‌ی تهی «تقدیم به حضرت صدرالمتألهین تفکیکی سترگ» را به عنوان تقدیم و به قصد ره‌زنی بر پیشانی کتاب چسبانده است!

از این فراتر و بی‌بنیادتر، ادعاهای رنگارنگ سردمداران و مکتب‌سازان این دیدگاه است که گاهی تمام فقه‌های شیعه رضوان‌الله‌علیهم را به صورت حرکت به قهقرا به آرمان منسوب به خود نسبت می‌دهند و نام روش خود را که چندان توافری در مبانی و مواضع کلامی با اشعری‌ها ندارد، با کمال اسف «روش فقه‌های امامیه» می‌نامند^(۳) تا شاید خودتبلیغی و خوداثباتی را به نهایت کمال رسانده باشند و از فراهم کردن پشتوانه‌های علمی و استدلالی متین و مستحکم، به راحتی شانه تهی کنند.

مجاز‌گویی و مصلحت‌طلبی در طرح‌نامه‌ی روشی مزبور برای این مکتب ادعایی پرپیدا است، با این که قسمت عمده‌ی آن (تزدیک به ۱۳۰ صفحه) به معرفی شخصیت‌های منسوب و بنابه تعبیر نویسنده‌اش «مشعل‌داران متهور»^(۴) می‌پردازد تا معرفی مهم‌ترین «نواد و ارکان مدرسه‌ی معارف» - که او با همین طرح‌نامه آن را به «مکتب تفکیک» تغییر نام می‌دهد - جناب شیخ محمود حلبی تولایی، اعراض کرده و هیچ نام و نشانی از وی نمی‌برد، و تنها با کنایه‌ی از وی به عنوان «یکی از اعظم افاضل شاگردان میرزای اصفهانی»^(۵) یا فقط به نام ایشان در ردیف سایر شاگردان عمومی اکثفا می‌کند، و سایر شاگردان خاص آن مدرسه را با بسط کمی و پرده‌کش کیفی و تعبیرات ادبی و حماسی از فرش به عرش می‌نشانند^(۶)!

شیخ محمود حلبی از ملازمان و مروجان بیانی و بنایی، قلمی و زبانی استاد بزرگ مدرسه‌ی تفکیک مرحوم آیه‌الله میرزاهمدی اصفهانی است و به جرأت باید گفت هیچ‌کس به اندازه او شیفته و دل‌باخته‌ی استادش نبوده، و به اندازه‌ی وی در حفظ نظرات و صیانت دروس وی چه با تقریر نویسی و چه استفاده از خطابه و منبر و الفتای آن دروس در انجمن حجتیه، در سراسر عمر تلاش مدام هزینه نکرده و البته در تقریر نویسی منحصر به‌فرد است و تنها و دست‌نوشته‌های او از دروس معارف استادش است که ما را مستقیم و بی‌هیچ پیشداوری و بدون رنگ و لعاب‌های مصنوعی هواداران، با متن منش و روش بتیان‌گذار این مدرسه در مشهد آشنا می‌کند.

این مطلب یکی از لطایف‌الحیل است که طراح سعی می‌کند با اخفای آن بی‌دامن مکتب خودساخته‌اش را از غبار انتساب به انجمن حجتیه بزداید؛ یا نوعی مصلحت‌اندیشی در پنهان‌کاری را نهان نگه دارد؛ تا هواداران بدون دانستن پیشینه‌ی دعاوی او، بر توفیق او در مکتب‌پردازی تحسین ارسال دارند. و در نسبت «تفکیک» و انجمن حجتیه «همیشه سرگردان بمانند و ندانند که روح آن انجمن در کالبد چنین مکتبی می‌دمد، اگر چه به ظاهر تحاشی طرفینی بین هواداران دست چندم این دو برقرار باشد.

و عجیب‌تر آنکه طرح‌نامه‌ای که به تمجید و تبلیغ زاید‌الوصف از شخصیت‌های «مدرسه‌ی معارف» با عنوان «مشعل‌داران متهور» می‌پردازد، چگونه در این میدان نه تنها از «مشعل‌داری

متهور» بلکه از متهورترین و بارزترین افرادی که «تفکیک» مدیون او است اعراض می‌کند، تا شاید در بازار فرار از تبار، با ساز و کار کارساز جلوه کند؛ و شاید با همین عدم معرفی وی هم‌سویی با مدعیات کلامی و فکری و عملی شیخ محمود حلبی و به تبع انجمن‌اش، در خفاکاری رخ ببوشاند، و سوابق برملا شده انجمن غباری بر چهره‌ی تفکیک‌گرایان نپاشد، و بتواند به سادگی یک ادعای تمام پرورش‌یافتگان فکری این مدرسه را، دارای «فکر ناب و خالص از چشمه‌سار علوم نبوی و ولوی» قلمداد کند، و سایر عالمان سترگ امامیه که در فن معقول و عرفان در ادوار مختلف بی‌بدیل بوده، و معارض با «مدرسه تفکیک» هستند، در نقطه مقابل قرار دهد!

جالب است که نگارنده طرح‌نامه مزبور که خود افتخار دارد «از پرورش‌یافتگان همین مدرسه و از همان سنخ مشعل‌داران است و برای «دادی دین» به بزرگان این مدرسه می‌نگارد آنچه می‌نگارد،^(۷) چگونه تهور را فسر می‌کاهد و خطر نمی‌کند؛ تا همه رویه‌ها و لایه‌های تفکیک‌گرایی را برای پیروان مشتاق «علوم خالص»، برملا سازد و سرسازاری را که مهم‌ترین مهم آن مدرسه می‌داند، ترویج کند؟! آیا این مسأله را باید به حساب غفلت یا تعدد، خطاپوشی یا سرسازاری از سوی این مکتب‌پرداز گذاشت؟! از آن زمان به بعد، نام «تفکیک» عنوانی شد تا به این «مدرسه» و پیروان‌اش هویت جمعی بدهد و جمع این عالمان و مثنی فکری آنها را نشان باشد.

شاگردان چندی بدون آگاهی‌های لازم از فلسفه و عرفان، جذب مثنی فلسفه‌ستیز و مرام عرفان‌زدای این مدرسه شدند و با نشستن در درس‌های مرحوم میرزاهمدی اصفهانی استاد بی‌همال مدرسه و برقراری نسبت مرید و مراد، خود را به اوج خصوصیات با فلسفه و عرفان رساندند، و در کینه‌ورزی با حکمت متعالیه و عرفان اسلامی روحیه‌ی اشباع ناپذیری کسب کردند. پس از آن بود که هر کدام به فراخور استعداد و میل درونی، شیوه‌ای را برای ادای دین به استاد و ترویج گفتارهای وی برگزیدند، استادی که شاگردانش او را «بحری قعقلم و زخار» و گفته‌ها و ایده‌های او را یک‌سره سره و ناب؛ دانسته و مشمول الطاف الهی و عنایات مهدوی و سراسر حاصل علوم اهل‌بیت انگاشته‌اند.^(۸) و بالتبع فرصت هر گونه سوال و چون و چرا درباره او و ادعاهای پر تکرار و مشحون از غیظ و غضب او را از خود زوده و حتا چون و چرا در مدعیات وی را از منکرات تلقی می‌کردند؛

برخی از شاگردان که دست به قلم بودند دریافته‌ها و یادداشت‌های خود از دروس استاد را عینا یا با کمی تفاوت، تحریر کردند و متناوب منتشر کردند، برخی دیگر که در حال و هوای وعظ و منبر و خطابه سیر می‌کردند، نقش خود را در این زمینه بروز دادند. جمع این تلاش‌ها، همه مکمل یک‌دیگر بود و تا تمرکز بر قلمرو باورها به ویژه برخی مسایل معرکه‌ار این دانشمندان دینی درباره‌ی مبدأ و معاد، که علیه فلسفه و عرفان توشه فراهم می‌آورد، محفل آرایبی مستمر تشکیل می‌شد.

ابتدای سخن و نوشتار آنها مستقیم یا غیرمستقیم معارضه با عرفان و فلسفه اسلامی و انتها هم به همان جا ختم می‌شود، استدلال و استنتاج هر دو، یک چیز را هدف می‌گیرد. این خصوصیت زاید‌الوصف در بین منسوبان به این مدرسه، همه وام گرفته از استادی است که سرگذشت سرخوردگی او از عرفان و نیل به اوج دشمنی با فلسفه و عرفان، از زبان معاصران و همراهنانش شنیدنی است. اگر چه شاگردانش با غرض عین از آن سابقه، او را «شخصیتی نظرشده و تشریف حاصل کرده و در سلک نیک‌یختان عهد غیبت و راه‌یافته به این مطلب، می‌دانند که حقیقت معرفت و معرفت حقیقی را، چگونه و از کجا باید طلب کرد». و در همان تشریف به او می‌نمایانند که این معرفت کجا و آنچه در فلسفه و عرفان و اصطلاحی مطرح می‌شود کجا؟ او که هنوز در سنین سی سالگی است به افتخار این اعتقاد و بلکه راه یافتن به حقیقت «لب‌القدر» نایل می‌شود و تضاد و تعارض با فلسفه و عرفان حاصل همان اتفاق فرخنده است؟!!

به نظر هواداران‌اش او از همان لب‌القدر! آتش خصومت با فلسفه و عرفان در درخت جان‌ش شعله‌ور شد و رسالت خود دید تا آخر عمر از هیچ کوششی در این راه یعنی سوزاندن ریشه‌ی فلسفه و عرفان دریغ نکند و آن را مهم‌ترین مهم بداند و این آتش را به نهاد محفل‌نشینان خود نیز منتقل کند؛ و چنین بود که او دیگر پس از این واقعه، انسانی شد جز گذشته و دیگران که در او تردید آورند، معلوم است که در چه محدوده‌ی قرار می‌گیرند؟!^(۹)

همین فرخنده‌فالی با هر کم و کیف و بدون چون و چرا، و با تأکید زاید‌الوصف است که مدعیات تفکیکیان را پشتیبانی می‌کند، و برای مستند حجیت همه گفتارهای مراد در نظر مریدان، و هم‌گرایی و قرابت‌شان کافی است. و جمله‌ی «اخذ المعارف من غیر طریقنا

اهل بیت مساوق لانکارنا» حدیث قاطع برای همه‌ی مجادله‌های عرفان‌ستیز و فلسفه‌گریز! و عرفان و فلسفه اسلامی مصداق اتم و کامل و منحصر به فرد برای آماج این جمله!

نقطه عطف سخنان و نوشتارهای این بزرگان، نه تنها تحذیر بلیغ و توصیه اکید بر احتراز و اجتناب از فکر فلسفی و اندیشه‌ی عرفانی است، بلکه ستیز و مبارزه‌ی بی‌امان سهم عمده‌ی اشتغال آنان است. چنان‌که به نظر آنان تنها رسالت دین و تکلیف دینی برایشان، کوبیدن فلسفه و عرفان و منازعه و مخاصمه‌ی بی‌پایان است! و صلابت اینها همه از نعمت درس‌هایی است که استاد و دل‌داده‌ی آنان سرلوحه مشی خود قرار داده، چون بلوایی عظیم‌تر از رسوخ یا پیدایش فکر فلسفی در حوزه فکر اسلامی پیدا نکرده است.^(۱)

چنان‌چه اشاره شد در بین شاگردان وفادار به مرام استاد، شیخ محمود تولایی مشهور به «حلبی» بیش از همه مقید و مروج فکر او گشت، وی در مناظر و در بین عموم مردم بی‌نشان و با نشان یک‌سره به ترویج این شیوه پرداخت. او با تقریرنویسی از دروس استاد، نقش مهمی در محفوظ ماندن دروس وی ایفا کرد. وی یک‌سره به تقریرنویسی از دروس استاد پرداخت و آنها را به تصحیح و نظر استاد رساند، اما به انتشار مکتوبات نپرداخت و در سال‌های پایانی عمر، همه دست‌نوشته‌های خود را به مرکز اسناد آستان قدس رضوی تحویل داد. مشروط بر این‌که در دسترس ناهلان! قرار نگیرد تا با این قید، سیمای واقعی آن استاد بزرگ مدرسه‌ی معارف، در هاله‌ای از ابهام بماند و با وجهه‌سازی بائیان مکتب‌ساز دگرگون شود و امکان نقد و بررسی، و بازیابی و ارزیابی دشوار شود و در سایه‌ی این هشیاری! بازار فلسفه‌ستیزی و عرفان‌گریزی موجه‌تر جلوه کند و امکان بقا یابد.

زندگی شیخ محمود حلبی با تأسیس انجمن ضد بهائیت موسوم به «انجمن حجتیه» بسیار پرمجراست، انجمنی بسیار پر رمز و راز، چه پیش از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، انجمنی که مشخصه اصلی آن عدم دخالت در امور سیاسی و کنار نهادن سیاست از قلمرو فعالیت دینی اعضای خویش است. بر همین مبنا در تبصره دوم از ماده‌ی دوم اساس‌نامه‌ی انجمن آمده است: «تبصره ۲- انجمن به هیچ‌وجه در امور سیاسی مداخله نخواهد داشت و نیز مسؤلیت هر نوع دخالتی را که در زمینه‌های سیاسی از طرف افراد منتسب به انجمن صورت گیرد، بر عهده نخواهد گرفت».

انان خود اگر چه توجیه عوام‌پسند برای اتخاذ این مرام دارند، اما به آسانی می‌توان در آینه مبانی فکری و دیدگاه روشی آنها که همان ظاهر گرایی و برداشت سطحی از معارف عمیق و همه‌جانبه‌ی اسلام است، علت کناره گرفتن آنها را از سیاست مشاهده کرد.

برخی اعضای محفل تفکیک و مریدان شیخ مجتبی قزوینی، با همه‌ی پیشینه‌ی انقلابی بعد از این همه سال، هنوز در پیچ و خم دفاع از سابقه‌ی دلدادگی خود، به توجیه سیاست‌زدایی از فعالیت انجمن پرداخته و آن را به مثابه‌ی «حسن‌عملا» برای دیگران به نمایش گذاشته‌اند! یعنی با اینکه خود، مدعی هستند هر کس می‌خواسته به نهضت امام خمینی بپیوندد، مجبور بوده چارچوب انجمن را برای فعالیت سیاسی بشکند و با آن متار که‌ی مطلق برقرار سازد، اما چیزی را به نام تقیه‌ی مشروع بر رفتار انجمن با دستگاه سیاسی، تطبیق می‌نمایند، و داد سخن در این باره را به انتها می‌رسانند، که این یک تکلیف دینی با توجه به اقتضای زمان بوده است، یعنی در همان زمان که امام خمینی ره فریاد می‌زد هر کس فریاد نزنند گنهگار است، تقیه و خاموشی سیاسی انجمن عین دستور شریعت است و از اعمال مشروع!

یکی از این مدافعان خیره و مطلع کهنسال و مجرب مشهده‌ی است که حوزه‌ی درس شیخ مجتبی قزوینی را درک کرده است. وی بر این عقیده است که مرحوم حلبی در پی ناکامی سیاسی در نهضت ملی شدن صنعت نفت «جهاد سیاسی پیشین خود را تبدیل به اجتهاد سیاسی و کلامی ساخته و تقیه را نه برای حفظ جان بلکه برای حفظ دین خدا برگزید، زیرا در آن دوران هرگونه مخالفت آشکار با حکومت را ناموفق و خودکشی بی‌بهره می‌دید. و چون می‌دانست که هیچ‌گونه مبارزه‌ی با دولت آن روز، میسر نیست با این تعهد که در سیاست روز، دخالتی نداشته باشد، اجازه تأسیس انجمن خیره‌ی حجتیه را در شرایطی که مردم، حکومت را بی‌دین و غیر مردمی می‌دانستند از رژیم گرفت».^(۲)

آیا بنابه این سخن، شهادت بزرگ‌مردانی همانند شهید آیت‌الله سعیدی در راه مبارزه با طاغوت و در راستای لیبیک به امام خمینی، خودکشی است!

آیا آن همه آزادمدانی که در زندان طاغوت گرفتار شکنجه‌ها تا سرحد مرگ بودند، دست به خودکشی زده بودند؟ چرا خود وی روش و منش انجمن را برنناید و طبق اعتراف خود که با آب و تاب، فعالیت‌های سیاسی خود را در این گفت‌گو شرح می‌دهد، خود او چرا از تقیه‌ی

مشروع روی برتابیده است؟!

تأسیس این انجمن و مشی و مرام گردانندگان آن، آیا چیزی جز منحصر دانستن تفکر دینی در آن چه استاد بزرگ مدرسه‌ی تفکیک به آنان القاء کرده بود، می‌تواند باشد؟

وقتی استاد مدرسه، همه برگ و بار اندیشه‌اش را حاصل یک تشریف‌بداند، چگونه برای شاگرد این شبهه پیش نمی‌آید که همه اجتماعات اسلام را تعطیل کند و فقط به این فکر باشد که در سایه‌ی انتظار مقدس با عافیت‌طلبی دست به سکوت بزند؟ و در سوز و گداز فراق، ناله‌های اشتیاق برسرآید و جانب‌داری گفتاری از فرهنگ انتظار را تا جایی که عافیت اقتضاء کند، سرلوحه خود و انجمن خودساخته‌اش بسازد، و به جامعه ایمانی به ویژه عالمان دینی و رهبران فکری در عصر غیبت، هیچ تکلیفی را متوجه نداند که خود را به رنج اداره جامعه و پیشبرد آن به سوی اصلاح و صلاح، مشغول دارند! و تکلیف بر برخلاف این بدانند! و مسؤلیت را فقط مرثیه‌خوانی برای غیبت امام زمان ولی عصر «رواحنا له الفداء» دانسته و سرلوحه دفتر و کتاب را صرفاً با استمداد از حضرتش زینده ساخته و با گفتن یا نوشتن یک «یا بقیه‌الله ادرکنی» بر گوشه نوشتجات، رسالت خود را در عصر انتظار به انجام رسانده، و از سوی دیگر فهم و درک مخاطب را روده، فرصت چون و چرا درباره مدعیاتش را از آنان زوده و بر همه برگ و بار اندیشه‌های دانشمندان بزرگ اسلامی و پروا‌پیشگان مسلمان فقط به جرم گرایش فلسفی و عرفانی، تاخته! اما در عمل هیچ توشه‌ای برای ظهور حضرت فراهم نساخته و در آشیانه‌ی عافیت آرمیده و دست مسالمت به زمامداران و خون‌خواران طاغوتی دراز کرده و... اینها را کجا سرچشمه گرفته است؟

اگر چه برخی از همگنان مؤسس انجمن، با چشم روی هم نهادن از بیان حقایق که به آن واقف هستند، با انگیزه‌های منفعت‌جویانه شانه‌ی تهی کنند! تا شاید تأسیس و ترویج مکتب مزعوم‌شان، ساده‌تر میسر شود و باور دعاوی بر مخاطب‌هایشان استوار شود.

موج توفنده انقلاب اسلامی، چنان‌چه حکومت طاغوتی را برافکند و نویدبخش حکومت جهانی منجی عالم بشریت حضرت مهدی «عج الله تعالی فرجه‌الشریف» شد، مجال از اندیشه‌های یک‌سویه یا انحرافی از مهدویت را نیز سلب کرد و آنها را به زاویه افول راند، انجمن مزبور که در تربیت نیروهای نفوذی و اعمال پنهان‌کاری مهارت خاصی کسب کرده و در دوره طاغوت بسیار این ترفند را آزموده و تمرین کرده بود، بعد از انقلاب اسلامی که انگاره‌ها و آموزه‌های خود را بر باد فنا می‌دید، دوباره همان شیوه را با زبردستی دنبال کرد و در صدد القای مرام خود، مبنی بر عدم مشروعیت و ناکارآمدی حکومت‌ها و تفکیک دین از سیاست در زمان غیبت، دست به کار شد.

رهبری داهیه امام خمینی (ره) و اندیشه‌ی مستدل وی، مدت‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، این آسیب‌زیان‌بار را به همگان شناسانده بود و وسوسه‌ی تفکیک دین از سیاست را زهری مسموم بر اسلام ناب معرفی کرده و در موضع‌گیری‌های پیامبرگونه‌ی خود، واکنش سختی با این فکر انحرافی نشان داده و دلسوزان واقعی اسلام را از این انگاره‌ی آلوده به اغراض دشمنان و نشات‌گرفته از مطامع آنان، هشدار فراوان داده بود.

با پیروزی حیرت‌انگیز انقلاب اسلامی ریش‌سفیدان انجمن عزلت‌گزیند و سر در لاک چاره‌جویی فروربندند و با القای انگاره‌ی انحرافی و پوسیده‌ی تفکیک دین از سیاست، نیت پنهان خود را، به گونه‌های ممکن دنبال کردند و به اصطلاح یا منویات امام خمینی و آرمان ناب اسلام و این نهضت عظیم برخاستند، امام خمینی (ره) با تحذیر و هشدار از این موضع مخرب به سخنرانی و بیان زاویه‌های انحرافی آن پرداختند. اگر چه امام (ره) در سخنرانی خود نامی از انجمن نبردند، اما انجمنی‌ها خود را مصداق

منحصر به‌فرد سخنان امام خمینی (ره) یافتند و کهنه‌کاران! به اعلام تعطیلی انجمن نه انحلال آن، بسنده کردند و یک‌بار دیگر رفتار مرموزانه خود را آزمودند و با سابقه‌ی مدید پنهان‌کاری، اعلام تعطیلی را ترفندی برای فعالیت اما به صورتی دیگر قرار دادند! کسی اگر با مبانی فکری این انجمن و بنیان‌گذاران فکری و عقیدتی آن، اندکی آشنا باشد، دست برداشتن آنان را از تفکرات دیرینه و رفتار نهادینه، بسیار مستبعد و چیزی شبیه محال خواهد دید.

هواداران استاد طراز اول انجمنی‌ها و تفکیکیان برای ایفای نقش و به گفته‌ی خود «دای دین»، هرچند وقت به صحنه مطبوعات گام گذاشته و می‌گذارند، و با نشر اثری با قد و قامت‌های گوناگون و در وزن‌های متنوع اعلام تنفس می‌کنند و ارباب جراید هم، به نام آزاداندیشی و طرح آرای متضاد و سایر عناوین مشتری‌پسند به نشر و ترویج نظرات آنان مبادرت می‌کنند.

این نوشته‌ها مبتنی بر تاگفته‌ها و تا نامایانده‌هایی است که فقط مراجعه به تقریرات درسی

ادعاهای رنگارنگ سردمداران و مکتب‌سازان این دیدگاه است که گاهی تمام فقهای شیعه رضوان‌الله‌علیهم را به صورت حرکت به قهقرا به آرمان منسوب به خود نسبت می‌دهند و نام روش خود را که چندان توافری در مبانی و مواضع کلامی با اشعری‌ها ندارد، با کمال اسف «روش فقهای امامیه» می‌نامند

انحرافی و الحادی همچون بهائیت، را در جامعه می‌تراشید، تا سطحی آندیشان را به مبارزه با آن سرگرم کند و هدف اصلی مبارزه را فراموش کنند و نبینند دست‌های انحراف از کدام آستین بیرون می‌آید.

و به عوض اینکه اصل و اساس را هدف مبارزه خود قرار دهند در این کنال انحرافی اثری جز جوانان و متدینان را مصرف کنند و به خود بیاندند که چه تکلیف سختی را به انجام می‌رسانند!

بیرون راندن عمق اندیشی و کناره‌گیری از تفکر فلسفی و دقت عقلانی و مبارزه بی‌امان با حکما و عرفای مسلمان و در مقابل ترویج فکر اشعری و رستن بر شجره ظاهر گرایی، برآیندی از چنین اندیشه‌های است.

مهم‌ترین مشخصه‌ی اسلام یعنی شور و حماسه در قاموس این انجمن راه ندارد و بر اساس عاقبت‌طلبی، باید همه دستورات اسلام را تفسیر و اجرا کرد.

اسلامی به عنوان مرام‌نامه‌ی انجمن تعریف و به کار بسته می‌شود، که در متن دستورات و تکالیف عاشورای ستیز و انقلاب، حماسه و فداکاری، خون و شهادت ندارد، اما عاشورای سوگ و سازش، ماتم‌سزایی و اشک و اندوه را تمام رسالت مقدس خود می‌داند و مطلوب انجمن و آرمان نهایی آن است.

برآیند همین تعبدگرایی و دلدادگی به فکر یک‌جانبه‌گرا از اسلام است، که تفکیک دین از سیاست را کمال دیانت می‌داند، چراکه تمام عاقبت و آسایش خود را در آن

می‌یابد، و حاضر نیست برای ایثار و فداکاری، شهامت و شهادت، در قاموس خود بانی بگشاید و شهامت خود را مصروف این می‌کند که اندیشه‌ی مقابل خود را مقابل اسلام قرار دهد و با حربی تکفیر پنجه روی بزرگترین دانشمندان متدین و متعهد امامیه مانند حکیم سبزواری و صدرالمآئین و... بیفکند، مطلبی که دروس القایی شیخ محمود حلبی در سال‌های متمادی و متوالی برای اعضای انجمن، مشحون از آن است، که خود میراث گران قدر و پر بهای استاد بزرگ مدرسه‌ی معارف به ذهن و فکر او است!

غفلت از فلسفه سیاسی اسلام، غفلت از نهضت حسینی و بُعد مبارزه‌ی آن، غفلت از عاشورا و بُعد حماسی آن، غفلت از جریان بودن نهضت حسینی و به عنوان یک حادثه صرفاً تاریخی به آن نگرستی... همه برخاسته از نگرش تک‌بعدی به مکتب تام و تمام اسلام است. و این نگرش برخاسته از نگاه محدودگرا به اعتقادات و مبانی باورهاست که به وفور در این دیدگاه موج می‌زند. کمتر کسی است که از مبانی فلسفی و عرفانی خیر دانسته باشد و به آثار تفکیکیان مراجعه کند و نبیند آسیاب رونق‌زای نبرد آنان علیه فلسفه و عرفان، بر محور اتهام و ذهنیات‌شان می‌چرخد. آنها برداشت‌های انحرافی از مسایل فلسفی و عرفانی راه مجوز سخت‌ترین حملات خود می‌داند و الزاماتی را به گردن حکما و عرفا می‌نهد که حکما و عرفا خود آن سویه‌های انحرافی را مردود اعلام کرده‌اند، با چنین فضا سازی‌هایی آنها وارد تحذیر و تفسیر و حتی تکفیر می‌شوند و مجادله‌هایی بی محتوا را به نام نقد علمی! به نمایش می‌گذارند. این شعار استاد اعظم تفکیکیان و انجمنی‌ها، جناب میرزا مهدی اصفهانی که «فلاسفة الاسلام هادمون للاسلام لیسوا بخادمین لها»^(۱) را هر یک از شاگردان بلا فصل و شاگردان شاگردان به نوعی تکرار، و سعی وافر هزینه کرده‌اند تا در بسط و تسلط چنین نگاهی بر عموم فایق آیند و فضا را علیه حکما و عرفای مسلمان بشورانند.

مشرک تفکیکیان بدون هیچ نقاب تصنعی و بی‌هیچ پیرایه‌ی ساختگی، بر این محور دور می‌زند تا از عقلانیات دین خریدور اسلام، ذهنیت‌های اختراعی برای ناآشنایان تولید کنند و دوست و دشمن با اسلام را بر آن اساس بنا کنند، علمای بزرگ دین را که مشرب فلسفی داشته‌اند، و با همان مبانی فلسفه سیاست خویش و نظام‌پردازی برای جامعه را در آئینه اسلام باز یافته‌اند، از جرگه‌ی دین خارج بینگارند.

از اجتماع مسلمانان غفلت پیشه کردن و فقط اجتماع را در جام عبادت و نماز بی‌هیاهو و بی‌تشنه به حال خود کالمگان دیدن و دشمن خطرناک و اصلی را فراموش کردن و راه هزینه نیروها به جای دیگر پرداختن و... بر چه مبنا راست می‌آید؟ جز بر باورهای خمودگرا و اشعری‌گرا و...؟

شکی نیست که اگر در مقیاس خرد، این انجمن در کارنامه‌ی خود خدماتی داشته باشد و به آن مباحث کند، اما در مقیاسی اهم و مهم، جابه‌جایی این دو، یقیناً نسبت ارزشی معکوس خواهد داشت. پرداختن به مهم در موضع اهم، ارزش صفر خواهد داشت.

پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود می‌باشد

دست‌نوشته توسط استاد اولیه‌ی مدرسه، آن زیرساخت‌ها را بر ملا خواهد کرد، اندکی درنگ و تأمل و واکاوی ما را به زاویه‌های بسیار متخالف بلکه متناقض و متقاطع در این طرز فکر آشنا خواهد کرد، با این تأمل واضح خواهد شد که چنانچه استاد عالی‌قدر این مدرسه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی و شاگردان معظم‌اش می‌بندارند، بنیان‌های فکری آنان بیش از آنکه مبتنی بر وحی منزل باشد، بر برداشت‌های یک‌سویه و نگرش‌های انحصار گرایانه مبتنی است. جالب است که اساسی‌ترین اندیشه‌های آنان را می‌توان از مکاتب کلامی رقیب و معاند با تفکر عرفانی و فلسفی هم چون اشاعره و حنا مغایر با مکتب اهل بیت، بدون اندک تفاوت در استدلال و استنتاج، باز یافت و پس از آن ادعای پرطمطراق تأسیس مکتب نوین عریق و عمیق!! به نام «مکتب تفکیک»، را از سوی نواندیشان این طیف و همچنین اصالت این مکتب ادعایی و انطباق صدر صدی! آن را با معارف عمیق و بلند اسلام و اهل بیت وحی، مشاهده کرد. مؤسس انجمن ضد بهائیت جناب شیخ محمود تولایی حلبی، با همه‌ی ویژگی‌های منحصر به فرد از قبیل نگرش او به مهدویت و بُعد سیاسی اسلام در زمان غیبت، از همه بیشتر و پیش‌تر مدیون زانو زدن در محضر دروس معارفی استادی است که با سایر همگنان تفکیکی در سیر و سلوک علمی و عملی مشترک می‌باشند، این شاگردان و استاد از یک چشمه که همان ظاهر گرایی و سطحی‌نگری و به دور از همه‌جانبه‌گرایی و جامع‌نگری، رأی بر می‌گیرند و در اصول و مبانی چون همدیگر می‌اندیشند، حال اگر چه در پیاده کردن منویات خود با هم اندکی اختلاف سلیقه به خرج داده‌باشند. برخی در خیمه‌ی مکتب‌پردازی و برخی در جنر انجمن‌سازی، به سوی مقصد یگانه در تکاپو هستند.

این طیف فکر که در بین شاگردان و هواداران متنوع استاد آن مدرسه پراکنده است، به خوبی ما را با جمعی آشنا می‌کند که بیش از هر چیز، خود را مشغول و متعهد به نفع‌های می‌دانند که آنان را وادار به تحریر و نگارش و سایر فعالیت‌های هم‌سو کرده، و آن «ادای دین به استادان» خود است! و البته رنگ و تلقین دین برای قبولانیدن به مخاطب همیشه جاشنی می‌شود تا فرصت تأمل و چون و چرا از مخاطب سلب و همه مطالب به صورت جزم‌آور بر مخاطب؛ خواننده یا شنونده، القا شود.

این آسیب را باید جدی گرفت که برداشت‌های یک‌سویه و جزمی، از بخشی از متون دینی و روایی؛ چه در مبادی عقیدتی و یا معارف دیگر، انسان را به پرتگاه‌هایی خواهد کشاند که جبران‌ناپذیر خواهد بود. تأسیس انجمن ضد بهائیت یکی از همین نمونه‌هاست، اگر چه برای هواداران آن بسیار مباحث برانگیز بوده و در زمانی که باید رو در رو با انحراف اصلی و منشأ فساد یعنی طاغوت مبارزه می‌کردند و به استمداد رهبر عالی‌شان انقلاب اسلامی امام خمینی پاسخ داده و علناً با به میدان می‌گذاشتند، زمانی که آن امام والا مقام فریاد می‌زد، گنهکار است هر کس فریاد نکشد، انجمن مزبور با کمال هشجاری پیمان عدم دخالت در امور سیاسی با طاغوت می‌بندد، و بر اعضای خود فرض می‌داند که چنین کنند. البته این گوشه‌های از افشای ناخواسته مطلب است و حسن نیت به نیت بنیان این انجمن و صدآفرین بر نظر پاک خطاپوشان باد و مباد که حکایت‌های دیگری هم در کار باشد از...!!

آیا این رفتار با دستگاه حاکمه طاغوت، همه برداشته از رفتار و گفتار اهل بیت و متن دین بوده است! یا بتوان سایر برگ و بار اندیشه این بزرگان را بدون تأمل، همچنان دانست؟ مؤسس این انجمن، کسی که بیشترین تعبد را در برابر استاد بزرگ خود آقا میرزا مهدی اصفهانی دارد، و به معنای واقع کلمه، همه برگ و بار اندیشه‌اش تراویده از کرسی درس آن استاد است و در کرنش و تواضع او و ادای دین به استاد و تحریر و تقریر دروس وی و ترویج فکر و اندیشه‌ی استاد در مجالس و منابر، هیچ کم نگذاشته و این مطلبی است که می‌توان به شدت و وضوح در نوشتارها و تقریرات مشاهده کرد، آیا وی از کدام زاویه به اسلام می‌نگرد که اجتماعات اسلام به ویژه سیاست و حکومت در زمان غیبت راه از دستگاه فکری خود بیرون می‌راند؟

او که همیشه در سخنرانی‌ها و مکتوباتش فریاد و الا سلام از تفکر فلسفی و عرفانی و تظلم از فلاسفه و عرفای مسلمان را به اوج می‌رساند، اما چرا طاغوت و ام‌الفساد همه‌ی نباهی‌ها، حتی همان تباهی نژاد بهایی‌گری - که او عمر خویش و انجمن پرفوتوش را برای مبارزه با آن هزینه کرد - برای او و دیانت و شریعتش خطری ندارد؟ و یا آن دستگاه پلید حاکم به ظاهر پیمان عدم مخاصمه اما به تعبیر دقیق تر میثاق... می‌بندد! و دم فرو می‌بندد؟!

غفلت از بن و پرداختن به برگ و ساقه، غفلت از اصل و اساس فساد و افکار و نظار را به جای دیگر مشغول کردن، آیا کم خدمتی است به خواسته حکومت طاغوتی، که خود گروهک‌های